

يك نویسنده نو مید

## صادق هدایت

پاستور والر - رادو

عضو آکادمی فرانسه

دوست و همکار بزرگوار ما  
مرحوم صادق هدایت در فروردین  
ماه ۱۳۳۰ در پاریس درگذشت و  
همه دوستان و علاقمندان خود را  
جاودانه داغدار کرد. اکنون که  
درست سه سال از مرگ آن نویسنده  
بزرگ می گذرد مجله سخن در نظر  
داشت که شماره مخصوصی بپای او  
منتشر کند اما بعلل مختلف به اجرای  
این آرزو توفیق نیافت. اینک ناچار  
بدرج ترجمه مقاله ای که بقلم یکی  
از نویسندگان مشهور فرانسوی در  
مجله وزین «مردان و جهان» چاپ  
پاریس منتشر شده است اکتفا میکنیم  
و امیدواریم در آینده نزدیک بتوانیم  
بعضی بسزا درباره آن دوست عزیز  
بزرگوار در صفحات مجله انتشار  
دهیم .



تاچند ماه اخیر کسی از تحصیل کرده های فرانسه نام صادق هدایت را نمی شناخت.  
در آوریل ۱۹۵۰، مردم در روزنامه های پاریس خبر این پیش آمد معمولی را  
خوانده بودند: «یک ایرانی بنام صادق هدایت، با کشودن شیر گاودر آ پارتمان کوچکش  
که در کوچه شامبیونه واقع است، خودکشی کرد.» همین!

چند هفته بعد در مجله «نوول لیتزر» مقاله‌ای از روزه لسکو درج گردید که موجب شگفتی شد. لسکو چنین اظهار داشت بود:

«نام صادق هدایت بعنوان پایه گزار اصلی ادبیات نوین ایران باقی خواهد ماند. آثار او در حقیقت به ادبیات ایران نیروی تازه‌ای بخشید، این نیرو مولد تجدیدی است که برای ادبیات ایران آینده‌ای را که شایسته گذشته درخشان آن است، تأمین خواهد کرد. مسلماً انقلابی که پایه آن بدین ترتیب ریخته شده است برای ایران بهمان اندازه انقلاب کشور ما که گروه پلیاد Pleiade و روماتیک‌ها بانی آن بودند، بارور خواهد شد.»

روزه لسکو که مترجم شایان تحسین هدایت است، حق داشت.

کمی بعد از انتشار این مقاله، و نسان موتی در تهران بوسیله انجمن روابط فرهنگی ایران و فرانسه، جزوه‌ای درباره زندگی و آثار هدایت منتشر کرد و دو داستان «بن بست» و «فردا»ی او را فرانسه ترجمه نمود.

هدایت در فرانسه تقریباً ناشناس مانده بود، تا اینکه اخیراً کتابی احلام انگیز با عنوان بوف کور که امضاء هدایت دارد، و بوسیله روزه لسکو ترجمه شده است، انتشار یافت.

«آندره روسو» در «فیکار و ادبی» بی تردیدی اظهار داشت که این اثر بخوبی می‌تواند نویسنده آن را «در زمره بر معنی ترین نویسندگان عصر ما در آورده» (۱).

\*\*\*

زندگی صادق هدایت زندگی ژرارد و نروال را بیاد می‌آورد. هر دو در عالم خیال زیستند، هر دو از پیروی اصول فکری و معنوی محیط سرباز زدند. هر دو دوست داشتند زندگی را در تفنن بگذرانند بی آنکه هیچیک از اصول و قواعد موجود را جدی تلقی کنند، هر دو بزندگی خود تقریباً در یک سن پایان دادند.

صادق هدایت که از خاندان افراد عالی‌رتبه دولتی بود در هفدهم فوریه ۱۹۰۳ به دنیا آمد. پدر بزرگ او نیز از اهل ادب بود. *مطالعات فرنگی*

هدایت که در دبیرستان فرانسه تهران تحصیل کرده بود از همان اوان جوانی خود به ادبیات فرانسه اشتیاق فراوان داشت و نیز مانند ژرارد و نروال به علوم خفیه ذی‌علاقه بود؛ بی شک همین علوم بود که در او ذوق کادش اسرار باطنی امور را تولید نمود.

هدایت که در سال ۱۹۲۶ جزو معصلین اعزامی فرانسه آمده بود، عده زیادی از داستانهای خود را در اینجا نوشت. پس از برگشت به تهران در سال ۱۹۳۰ به استخدام بانک ملی ایران درآمد و سپس در اطاق بازرگانی (۲) و بالاخره در یک شرکت ساختمانی عضو شد.

از شغل کارمندی هرگز خوشش نمی‌آمد. همه جا بار مذلت زندگی را بردوش خود میکشید. یکروز شغل ملال انگیز کارمندی را ترک گفت تا به مطالعه زبان پهلوی،

(۱) برای مطالعه ترجمه متن کامل مقاله آندره روسو به شماره نهم دوره چهارم مجله سخن مراجعه شود. (ق)

(۲) «اطاق بازرگانی» اشتباه است، بلکه هدایت از ششم شهریورماه ۱۳۱۱ الی ۱۶ دی ماه ۱۳۱۲ در «اداره کل تجارت» عضو بود و قبل از آنکه وارد شرکت سهامی کل ساختمان شود تا ۲۰ اسفند ۱۳۱۴ در وزارت خارجه خدمت میکرد. (ق)

یعنی زبان ایران پیش از اسلام، ببردازد. به هندرفت تا مطالعات خود را در این زبان تکمیل کند.

در ۱۹۳۶-۳۷ در هند اقامت گزید. در آنجا است که دو داستان بفرانسه نوشت که از هند و میسم متأثر است، یکی Lunatique و دیگری Sampingué. این دو داستان از زیباترین داستانهای اوست.

موقعیکه در بستی بود کتابی را که محصول الهامات شکفت آوری بود و بنا بگفته و نسان موتی، هدایت آنرا در سال ۱۹۳۰ نوشته بوده است، در چند نسخه پلی کپی کرد. این اثر تکمان دهنده که سرشار از رؤیاهای وحشت آورو بدبینی مرک آلود است «بوف کور» نام دارد. هدایت جرأت نکرده بود آنرا در ایران منتشر سازد از بیم آنکه مبادا انتشار آن سروصدائی برپا کند، یا حتی از طرف بازرسی مطبوعات ممنوع شود. در سال ۱۹۴۱ که تغییر رژیم پیش آمده بود این کتاب ابتداء در باورقی روزنامه ایران و سپس بصورت مدون انتشار یافت.

هدایت پس از چندی اقامت در هند به میهنش برگشت و مجدداً به استخدام بانک ملی ایران درآمد. پیش از یکسال در آنجا ماند. چیز مینوشت ولی وی که بهمه چیز پشت پا زده بود اهمیت نمی داد که آثارش را دیگران بشناسند یا نه. بنا بگفته روزه لسکود و ستانش نسخه خطی نوشته هایش را از اوستی گرفتند و خودشان در چاپ آن نظارت میکردند. هدایت که مورد تحسین یک عده واقع بود عده ای نیز او را طرد کرده بودند. چگونه ممکن بود «رجالها» (اسمی که خودش روی آنها گذاشته است) بتوانند زبان بی پیرایه و زندگی بی دریغی او را قدر بشناسند؛ تنها آرزوی او برگشت بفرانسه بود. بالاخره در دسامبر ۱۹۵۰ به پاریس آمد. بی شك قصد داشت در اینجا بزندگی یأس آمیز خود خاتمه دهد. در همین پاریس، جامی که وی آنرا بجدی دوست داشت که سنگهایش را بوسیده بود، خواسته بوده است به اضطراب ابدی و بیزاری از زندگی که از زمان کودکی باری بردوش او بود، پایان بخشد.

در دهم آوریل ۱۹۵۱ در منزلش که در کوچه شامپیونه واقع است، جسدش را در حالیکه روی کف اطاق دراز کشیده بود و چهره ای بسیار آرام داشت، در کنار خاکستر آتار چاپ نشده اش یافتند. شب پیش از آن در گذشته بود.

هدایت رومانی با عنوان «بوف کور» و در حدود چهل داستان و سه نمایشنامه و مطالعاتی درباره خیام و کافکا و سه مقاله مربوط بفرهنگ توده (فولکلور) و مطالعاتی درباره زبان پهلوی و ترجمه هایی از متن های پهلوی از خود بجا گذاشته است.

\*\*\*

صادق هدایت کسی است که خود را با زندگی سازش نداده بود، مانند یکی از قهرمانانش سامینکه که هدایت درباره وی میگوید:

«هرگز کسی مقصود او را نخواهد فهمید، همیشه تنها خواهد بود. چرا؟ آخر

چرا؟»

هدایت خود را از مردم معمولی بسی جدا حس میکرد:

«در طی تجربیات زندگی به این مطلب برخوردیم که چه ورطه هولناکی میان من و دیگران وجود دارد، فهمیدم که ناممکن است باید خاموش شد، ناممکن است باید افکار خود را برای خود نگاهدارم.» (بوف کور چاپ اخیر تهران - صفحه ۱۰۰)

برای او چندان اهمیت نداشت که «رجالها» نسبت به آثار او ابراز علاقه کنند. فقط برای خودش بود که چیز مینوشت .  
او از آدمیزاد بیزار بود ولی نسبت به حیوانات علاقه زیادی داشت تا حدی که گیاهخوار مانده بود. آیات تصویر خودش نیست که هدایت درد داستان «بن بست» برای مارسم می کند :

«اماد رطبی تجربیات تلخ زندگی يك نوع زدگی و تنفر نسبت به مردم حس میکرد و در معامله با آنها قیافه خونسردی را وسیله دفاع خود قرار داده بود. علاوه بر این يك كبك دست آموز داشت که بر پایش زنگوله بسته بود برای اینکه کم نشود. يك سك لاغر هم برای پاسبانی كبك نگه داشته بود که در مواقع بیکاری همدم او بودند. مثل اینکه از دنیای برتر و بر آدمها به دنیای بی تکلف، لاابالی و بیچکانه حیوانات پناه برده بود و در انس و علاقه آنها سادگی احساسات و مهربانی که در زندگی از آن محروم مانده بود جستجو میکرد» (بن بست - مجموعه «سگ و لگرم» چاپ ۱۳۲۲ تهران).

این دو احساس یعنی بیهودگی زندگی و دلهره تنهایی، پیوسته در آثارش تکرار می شود:

«آیا سرتاسر زندگی يك قصه مضحك ، و يك مثل باور نکردنی و احقانه نیست؟» (هوف کور - صفحه ۶۹ - چاپ تهران).

هدایت در «پیام کافکا» بدبینی خود را بیرون می ریزد:

«زندگی روی زمین : در بیابان معنوی، است که در آنجا : در لاشه کاروان روزهای گذشته روپهم تل انبار می شود» (پیام کافکا صفحه ۱۸).

به چه می توان اعتماد کرد؟

«من نمی دانم کجا هستم و این تکه آسمان بالای سرم یا اینجا چند و جب زمینی که روپش نشسته ام مال نیشا بور یا بلخ و یا بنارس است. در هر صورت من بهیچ چیز اطمینان ندارم.»

«من از بس چیزهای متناقض دیده و حرفهای جوربچور شنیده ام . حالا هیچ چیز را باور نمیکنم - به نقل و نبوت اشیاء، به حقایق آشکار و روشن همین آلان شك دارم.» (هوف کور - چاپ جدید تهران - صفحه ۵۲).

این کلمات انعکاس صدای لارنس Lawrance است که در کتاب Amant de Lady Chatterly میگوید:

«من يك پنجم آنچه را که علم درباره آفتاب ادعای کند باور ندارم . من آنی باور نمیکنم که ماه دنیای مرده ای است که از کرة ما جدا شده است . من باور ندارم که سیارات مانند قطره های آبی که از تکاندن پوشاك تری به اطراف پراکنده میشود، از آفتاب جدا شده باشد . من آنرا بیست سال باور داشتم برای اینکه از جنبه نظری قابل قبول مینمود. اکنون دیگر من هیچ چیزی را که از جنبه نظری قابل قبول است نمی پذیرم . من به ماه و ستاره ها نگاه میکنم ولی می دانم بهیچ وجه به آنچه درباره آنها بن میگویند باور ندارم، مگر اسمهای آنها که خوشم می آید : دبران ، کاسیوپه .»

در این دنیای بی معنی که با آدمی سازگار نیست، هدایت خود را تنها احساس میکند، بطرز یأس آمیزی تنها:

«ماهه مان تنهاییم ، نباید گول خورد، زندگی يك جور زندان است، زندان -

های گوناگون . ولی بعضیها بدبوآرزندان صورت میکشند و با آن خودشان را سرگرم میکنند ، بعضیها میخواهند فرار بکنند، دستشان را بیهوده زخم میکنند، و بعضی ها هم ماتم میگیرند . ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنییم ، همیشه باید خودمان را گول بزنییم، ولی وقتی میآید که آدم از گول زدن خودش هم خسته میشود . (گجسته دز - مجموعه سه قطره خون - صفحه ۱۴۱ - چاپ تهران ۱۳۱۱).

بی شك وقتی هدایت این کلمات را در دهان قهرمان بوف کور خود میگذاشت ، در فکر خود بود :

«تو احقی، چرا زودتر شرخودت را نمیکنی ؟ منتظر چه هستی . . . هنوز چه تو قمی داری ؟» (بوف کور - چاپ تهران - صفحه ۱۰۵).

چه بسیار از شخصیت های خیالی او در فکر خود کشی هستند، مانند این هندو-بچه ملیح، سامبینگه، که در آرزوی این است که بکابوس حیات پایان بخشد و دوباره در دنیای بهتری که در آن موجودات «انبری» هستند و وی بتواند در آن پیوسته از عطر گلها سرمست باشد، پایه عرصه وجود بگذارد .

صادق وقتی عبارت زیر را مینویسد عقیده خودش است که بیان میکند:

«در تمام زندگی مرگ با اشاره میکند.» (بوف کور صفحه ۱۰۱ - چاپ تهران).

هدایت در بیست و پنج سالگی با انداختن خود در رود مارن در صد خود کشی بر آمده بود، بهمین نحو دراز دولروال نیز خواسته بود خود را در رود سن بیندازد : وی در «اورلیا» باین موضوع اعتراف میکند ، نروال را چون باین کار واداشته بود و حال آنکه کار هدایت از روی اراده بود .

هدایت پیوسته بفکر خود کشی بود، از نامه ای که به جمال زاده نوشته است این موضوع ثابت می شود :

«اما حرف سر این است که از هر کاری زده و خسته میشوم و بیزارم، اعصابم خرد شده ، مثل يك محكوم و شاید بدتر از آن شب را بروز می آورم و حوصله همه چیز را از دست داده ام . نه می توانم دیگر تشویق بشوم و نه دلداری پیدا کنم و نه خودم را گول بزنییم و نه غیرت خود کشی دارم.»

(از ترجمه کتاب «صادق هدایت» نوشته و نشان موتی - صفحه ۵۴ چاپ دوم تهران)

هدایت زمانی امیدواری داشت که بتواند در فلسفه هندو گریز گاهی برای خود بیابد. این فلسفه بسی جلب نظر او را کرد ولی نتوانست او را از اندوه شدیدش بیرون بکشد .

\*\*\*

با قرائت آثار هدایت شخص از خود می پرسد که کدام نویسنده گان از نظر ادبی در او تأثیر داشته اند .

نام برخی از نویسندگان بفکر متبادر می شود : ادگار بو، داستایوسکی و بخصوص کافکا .

هدایت در سال ۱۹۴۸ چند داستان از کافکا ترجمه کرد و با عنوان «پیام کافکا» رساله ای نوشت که عصیان خود را بر ضد بیهودگی حیات در آن خالی کرد، همانطور که مدل او کرده بوده است .

مسلماً سارتر نیز در هدایت مؤثر بوده است، می دانیم که هدایت از کتاب

«تهوع» (La Nausée) بسیار خوشش آمده بود و «دیوار» را نیز بفارسی ترجمه کرده است. برخی از عبارتهای نوشته هدایت طوری است که گویی آنها را سارتر نوشته است، مانند این عبارت:

«تاریکی، این ماده غلیظ سیال که در همه جا و همه چیز تراوش میکند.»  
(بوف کور - چاپ تهران - صفحه ۹۲)

و همچنین این عبارت:

«بارسال که چند روز پیش خدمت کافه کیتی بودم، مشتریهای چاق داشت: پول کار نکرده خرج میکردند. اتومبیل، پارک، زندهای خوشگل، مشروب عالی، رختخواب راحت، اطاق گرم، یادگارهای خوب، همه را برای اوها دستچین کردند. مال اونهاست و هر جا که برند به اوها چسبیده.»

(داستان فردا - مجله پیام نو شماره ۷-۸ - سال دوم ۱۳۲۵)  
آیا در «بوف کور»، جهنم این مردی که در چهار دیواری اطاق خود بی آنکه از آن هرگز خارج شود زندگی میکند، Huis Clos سارتر را بیاد نیآورد؟  
معدک اگر بفرض داستان «فردا»، چون در سال ۱۹۴۶ نوشته شده، از سارتر متأثر باشد تاریخ نوشتن بوف کور که سال ۱۹۳۰ است، پیش از تاریخ آثار سارتر است.

باقریب هزار سال فاصله، هدایت صدای عمر خیام، سخن سرای نوید دیگر ایرانی را منعکس میکند. خیام بمردم اندرز میدهد که فراموشی و بیخبری را در باده و عشق بچویند. ولی هدایت برای درد بشری چیز دیگری عرضه نمیکند، حتی آفیون، هردو برای ما از فلاکت و مذلت زندگی سخن میرانند ولی گلستانهای خیام در عالم هدایت، زیباییهای خمار آلود خود را از دست میدهد؛ بلبل شورا انگیز به «بوف کور» و گل سرخ خوشبو به «نیلوفر بی بو» تبدیل میباید. در عهد خیام نویدی جنبه احساساتی داشت ولی در دوره هدایت ماوراء طبیعی شده است.

شوشگاه علوم و معارف

هدایت در ادبیات معاصر چه مقامی را احراز خواهد کرد؟ بی شک مقام او بس عظیم خواهد بود. بوف کور جزو این گروه از آثار است که از بیست سال با این نظر فلاکت و مذلت زندگی آدمی را در دنیا می بیند که وی با آن سازش ندارد، برجسته می کنند. دیگر دنیا آنطور که سابقاً می پنداشته اند که برای آدمی و به فراخور آدمی ساخته شده، شمرده نمیشود. انسان در میان دلهره اش کمک می طلبد ولی نه از آسمان پاسخی می شنود نه از زمین. زیرا که آسمان تهی است و زمین بسبب آنکه مردمی نوید آب پاکی بدست همه ریخته و همه آرزوها را بر باد داده اند، گنگ شده است.  
این آثار نویدان، بی رحمانه و شدید است و خمیر آن در ماده پرستی و رآئیده است.

همه انتظار داشتند صدائی را بشنوند که در مرداب را کد نویدی سبیل تخیل و شعر را فروریزد. صادق هدایت این انتظار را بر آورد. بی شک بدین جهت که وی از اخلاف فردوسی، سعدی، حافظ و همه نویسندگان و هنرمندان و خیالپردازانی است که ایران را از هزار سال باین طرف مهد سخن سرایان کرده اند.

آثار هدایت شامل شعر انگیزی های شرق با افسانه های شکفت و صحنه های

و همی آن است. رؤیا، زمان و مکان را از میان برمیدارد، حقیقت با خیال مخلوط میشود، زیبایی با وحشت درهم میآمیزد: روح مسحور شده است.

هدایت با وجود نو میدی مانند قهرمان داستان سامبینگه اش در آرزوی «سر زمین شگفتی بود که ساکنین آن را خدایان و قهرمانان تشکیل دهند و از جمال و لطف سحرانگیزی، که ساکنین آن را هدایت میل داشت در این سر زمین مردان و زنان زنده - دل و شاد کامی را ببیند که، دسته دسته با چهره خندان و اطوار گرم دلدادگان دست در آغوش ...، در حالیکه نغمه های ملایم و غم انگیز می سرایند، در آن گردش میکنند.»

هدایت در جستجوی این سرزمین بود ولی نتوانست آنرا در این جهان بیابد برای همین بود که بجهان دیگر شتافت.

### ترجمه حسن قائمیان

## ادبیات اسکیمو

### افسانه ماه و خورشید

خورشید و ماه در آسمان از کجا آمده اند؟ از کشور ما آمده اند. نام ماه «انین گک» (برادر بزرگ) است. خورشید خواهر اوست که اسمش «ملینه» (دنبال شده) است. خانه ایشان در آن خلیج یخ بسته بزرگ بود. شبی در خانه برفی خود که بامش از پوست بود گرم بازی بودند. بازی چراغ خاموش کردن می کردند. ماه پنهانی عاشق خواهرش خورشید بود. ملینه برای آنکه بداند کسی که او را می بوسد کیست انگشتهای خود را به دوده آلوده کرد و همینکه «انین گک» پیش آمد بر صورت و پشتش لکه های سیاه افتاد. لکه های ماه از اینجاست. ماه دور خانه دنبال خواهرش دوید و چون داشت او را می گرفت خورشید يك پستانش را با چاقو برید و پیش برادرش انداخت و گفت: حالا که تو اینقدر عاشق منی بگیر اینرا بخور»

بعد خورشید به هوا بلند شد و برادرش او را در هوا هم دنبال کرد؛ اما هرچه بالا رفت خورشید بالاتر رفت. از اینجاست که ماه همیشه بزمین نزدیکتر است. ماه پوستینی از پوست گراز سفید پوشیده و از دریای قطبی سگ ماهی ها را شکار می کند و به «سرسرک» خود می برد.

ترجمه: «ن»